

نطق مبارك در كنگره انجمن

آزاديان آمريك در شهر استن

در تالار فرد هال روز جمعه ۲۵

می ۱۹۱۳

ای طالبان حقیقت آدیان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده بجهت الفت نازل شده بجهت وحدت عالم انسانی نازل شده ولی افسوس که صلا حبان آدیان نور را بظلمت مخلوط کرده اند هر يك هر پیغمبری را ضد پیغمبری می شمارند مثلاً یهودیان مسیح را ضد موسی میدانند مسیحیان حضرت زردشت را ضد مسیح میدانند بودائیان حضرت زردشت را ضد بودامیدانند وکل حضرت محمد را ضد جمیع میدانند و جمیع منکر حضرت بابو حضرت بهاء الله حال آنکه این بزرگواران مبدئشان یکیست حقیقت شریعتشان یکی است مقصدشان یکی است اساس تعالیشان یکی است و جمیع متحد و متفقند جمیع بیک خدای تبلیغ کردند و جمیع شریعت یک خدای را ترویج کردند مثلاً حضرت زردشت پیغمبری بود بر مذاق حضرت مسیح تماماً و عیچ تفاوتی در بین تعالیشان نیست و همچنین تعالیم بودا ابدامظالفت با تعالیم حضرت مسیح ندارد و همچنین سایر انبیاء این نفوس مبدئشان یکی بود مقصدشان یکی بود شریعتشان یکی بود تعالیشان یکی بود و لکن یا اسفا که بعد از آن تقالیدی در میان آمد و آن تقالید سبب اختلاف شد زیرا این تقالید حقیقت نبود اوهام بود و یکی مخالف شریعت مسیح و بر ضد تعالیم و نوامیس الهی و چون مخالف بود سبب نزاع و جدال گشت در حالتی که آدیان باید بایکدیگر نهایت الفت داشته

باشند نهایت اختلاف را پیدا کرده اند دعوی آنکه دلجوئی
از همدیگر نمایند بقتال برخاسته اند دعوی آنکه تعاون و -
تعاقد یکدیگر کنند بمحاربه بایکدیگر برداختند این است
که عالم انسانی از بدایتش تا الان راحت نیافته همیشه
بین ادیان نزاع وجدال بوده و جنگ و قتال بوده اگر نظر
بحقیقت آنها کنید شب و روز گریه نمائید زیرا اموالله را که اساس
محبت است اسباب مخالفت کرده اند زیرا شریخت الله مانند
علاج است و اگر در محل خود صرف شود سبب شفا است و لکن
یا اسفا که این علاجها در دست طبیب غیر حاذق بود علاجی
که سبب شفا گردد سبب مرض شد دعوی آنکه سبب حیات باشد
سبب ممات شد زیرا این علاجها در دست طبیب غیر حاذق -
افتاد و طبیب غیر حاذق حیات نبخشد و از علاجش ثمری
حاصل نگردد بلکه سبب ممات شود

حضرت بهاء الله شصت سال پیش در ایران ظاهر
شد و در آن مملکت در میان ادیان و مذاهب واجناس نهایت
بغض و عداوت حاصل بود بد رجعه که رؤسای یکدیگر را
سب و لعن میکردند و جمیع خون یکدیگر را میخوردند حضرت
بهاء الله اعلان وحدت عالم انسانی کرد و اعلان نمود که دین
باید اسباب محبت و الفت شود و سبب حیات باشد اگر دین سبب
عداوت باشد عدو مشر بهتر از وجود انست زیرا مقصد محبت بین
بشر است از دین چون عداوت بین بشر حاصل شود البتسه
معدوم باشد بهتراست همچنین حضرت بهاء الله اعلان -
نمود که باید دین مطابق علم باشد زیرا علم حقیقت است و دین
حقیقت است و ممکن نیست که در حقیقت اختلاف پیدا شود و
اگر مسئله از مسائل دینی مخالف عقل و علم باشند ان وهم

محض است ابد الی اساسی ندارد زیرا ضد علم جهل است مخالف
 عقل نادانی است و این مثل افتاب روشن است عالم بشر در ظل
 خداوند اکبر است جمیع بندگان خدا هستند جمیع رسایه
 شجر الهی راحت نمود مانند خدا اکل را خلق کرد جمیع را هزق
 میدهد جمیع اتریت میفرماید جمیع را حفظ مینماید مادامیکه
 او و جمیع مهربانان است ما چنانا مهربان باشیم خدا جمیع کند کانش
 را دوست میدارد ما چو باغخزونه شمنی نمائیم خدا با اکل صلح
 است ما چو با جنگ و جدال مشغول شویم خدا ما را برای محبت و
 اخوت خلق کرد مهربان است شمنی خدا ما را برای صلح و سلام خلق
 نمود نه جنگ و جدال این چنین صفات رحمانی را چو با صفات
 شیطانی تبدیل نمائیم چنین نورانیست را چو با ظلمت مقامت کنیم
 چنین محبت الهی را چو با عدوت مقابله کنیم شش هزار سال
 است که ما هم منازعه و خصمه مینمودیم حال در این قرن نورانی
 باید محبت و دوستی بهمدیگر نمائیم امروز عدوت و بغضا عظیم
 در بین ادیان است ایاز اینها چه ثمری حاصل شده چه
 فایدهائی از برای بشر مرتب گردیده ایاز این کفایت نیست
 این عصر نورانی است این عصری است که از این اوهام
 باید آزان گردیم این عصریست که باید خصومت و بغضا محو
 شود این عصری است که باید ادیان یک دین گردند
 مذاهب متحد شوند و با محبت و خوشی باهمدیگر الفت
 جوینند زیرا جمیع بنده یک خداوندیم از یک رحمت عظمی
 بوجود آمده ایم از یک شمس نورانی شده ایم از یک روح
 حیات یافتیم نهایت این است یکی مریض است باید
 بنهایت مهربانی معالجه نمود یکی جاہل است بساید
 تعلیم کرد یکی طفل است باید تربیت نمود تا شمس

خوت اسمانی این ابرهای تاریک را برآورد نماید نباید کسی
را مبعوض داشت نباید کسی را تعرض کرد جمیع پدرانند جمیع
مادرانند جمیع برادرانند جمیع خواهرانند اتحادی را که
خداوند موجود نموده نباید سبب انفصال آن گردیم بنیانی
را که خدا برای محبتش نهاده خراب نکنیم مقاومت ارا که
الهی نمائیم پیروی سیاست الهیه کنیم و بموجبان حرکت -
کنیم البته سیاست الهی مافوق سیاست انسان است زیرا
هر قدر سیاست انسان ترقی نماید کامل نیست اما سیاست
الهییه سیاست کامل است ما باید از سیاست الهیه اقتباس
کنیم هر نوعی که خدا بآبندگان خود معامله میکند همسان
نوع رفتار نمائیم اقتدا بخدمتگزاران ما مشاهده میکنیم اشیاء را
اورا ما مشاهده میکنیم حکمت اورا ما مشاهده میکنیم رحمت او
را ما مشاهده میکنیم قوت و قدرت او را باید دست از او هامت
و تقالید برداریم و تمسک بحق نمائیم و از اختلاف و افتراق اجتناب
کنیم معاذ الله هرگز نبیای الهی باین راضی نبودند انبیای -
الهی جمیع یک روح بودند بجمیع بشریک تعلیم دادند و -
تعلیمات انبیای الهی روح محض است حقیقت محض است محبت
محض است الفت محض است پس ما باید متابعت انبیای الهی
کنیم

نطق مبارک در معبد بائیتست امریکا
در شهر فیلادلفیا ۹ جون ۱۹۱۲

هو الله

نهایت سرور را مشب نام که بین جمع محترم حاضر شدم
فی الحقیقه جمعی است در نهایت روحانیت و احساسات
ملکوتی در قلوب شما در نهایت قوت توجهتان بخدا است
نیتتان خالص است بشارت روحانی در وجوه مشاهده -
مینمایم لهذا مقتضی می بینم چند کلمه صحبت کم از پدایت
خلق آدم تا یومنا هذاد عالم انسانی دو طریق است بوده یک
طریق طریق طبیعت یک طریق طریق ^{طبیعت} پدایت طریق طبیعت
طریق حیوانی است زیرا حیوان بمقتضیات حرکت میکند هر
چه شهوات حیوانی اقتضا مینماید آن را مجری میدارد لهذا
حیوان اسیر طبیعت است از قانون طبیعت ابدات تجاوز
نمیتواند و از احساسات روحانیه هیچ خبر ندارد از دین الهی
هیچ خبر ندارد از ملکوت الهی هیچ خبر ندارد از قسوی
معقوله هیچ خبر ندارد اسیر محسوسات است و از آنچه خارج
از عالم محسوسات است بیخبر است یعنی آنچه را که چشمش
می بیند گوشش میشنود مشامش استنشاق میکند ذائقه اش
میچشد قوه لامسه اش لمس میکند میدانند حیوان اسیر این
پنج قوت است و آنچه محسوسات این قوی است قبول میکند
و آنچه خارج از محسوسات است یعنی از عالم معقولات و از
ملکوت الهی و از حسیات روحانیه و از دین الهی حیوان
بیخبر است زیرا اسیر طبیعت است از غرائب آنکه مالدیون
افتخار باین میکنند و میگویند آنچه که محسوسات است مقبول

است و اسیر محسوساتند ابد از عالم روحانی خبرند دارند از
 ملکوت الهی بی خبرند از فیوضات رحمانی بیخبرند و اگر این
 کمال است پس حیوان باعظم درجه کمال رسیده است ابد
 از ملکوت و روحانیات خبرند دارد منکر روحانیات است اگر ما
 بگوئیم که اسیر محسوسات بودن کمال است پس اکمل ممکنات
 حیوان است زیرا ابد احساسات روحانی ندارد ابد از
 ملکوت الهی خبرند دارد یا وجود اینکه خدا در حقیقت انسان
 یک قوه عظیمه و دیمه گذارده است که باین قوه عظیمه
 عالم طبیعت حکم کند ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر
 طبیعت است این آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است
 این نجوم عظیمه اسیر طبیعتند این کوههای باین عظمت
 اسیر طبیعت است این کوه زمین باین عظمت اسیر طبیعت
 است جمیع جمادات نباتات حیوانات اسیر طبیعتند جمیع
 این کائنات از حکم طبیعت نمیتوانند ابد خارج گردند مثلا
 آفتاب باین عظمت که عبارت از یک میلیون و نصف بزرگتر از کوه
 ارض است بقدر سوسون از قانون طبیعت خارج نشود از
 مرکز خرد شرتجاوز ننماید زیرا اسیر طبیعت است اما انسان
 حاکم بر طبیعت است ملاحظه کنید که بمقتضای قانون
 طبیعت انسان ذی روح خاکی است و لکن این قانون را
 میشکند در هوا پرواز میکند در زیر دریا میرود در روی اقیانوس
 میتازد انسان این قوه که بر بارانکه باین سرکشی است در یک
 زجاجی حبس میکند با شوق و غریب در دین قیمه واحد مخا بره
 مینماید اصوات را گرفته حبس میکند در زمین است کشف
 حقایق اسمانی مینماید اسرار کوه ارض را هوید امی سازد جمیع
 کنوز طبیعت که مستور است اشکار میکند جمیع اسرار کائنات را

ظاهر میسازد که بقانون طبیعت سرمکون و رمزصون است
و بقانون طبیعت باید مستور بماند و حال آنکه انسان باین
قوه معنویه که دارد کشف اسرار طبیعت میکند و این مخالف
قانون طبیعت است حقائق مکتوبه طبیعت را ظاهر میکند
و این مخالف قانون طبیعت است پس معلوم شد که انسان
حاکم بر طبیعت است و از این گذشته طبیعت ترقی ندارد
انسان ترقی دارد طبیعت شعور ندارد انسان شعور دارد
طبیعت اراده ندارد انسان اراده دارد طبیعت اکتشاف
حقائق نکند انسان اکتشاف حقائق نماید طبیعت از عالم
الهی خیر ندارد انسان خیر دارد طبیعت از خدا بیخبر
است انسان از خدا خیر دارد انسان کسب فضایل میکند و
طبیعت محروم از آن است انسان دفع رذائل کند طبیعت
دفع رذائل نتواند پس معلوم شد که انسان اشرف از ماده
است یک قوه معنویه دارد که فوق عالم طبیعت است انسان
قوه حافظه دارد طبیعت ندارد انسان قوه معنویه دارد
طبیعت ندارد انسان قوای روحانی دارد طبیعت ندارد
پس انسان اشرف از طبیعت است زیرا قوه معنویه در حقیقت
انسان خلق شده و طبیعت از آن محروم است سبحان الله
این جای غرابت است با وجود آنکه در انسان چنین قوای
معنویه و دیعه گذارده شده انسان طبیعت را که مادون
اوست میپرستد خداوند روح مقدسی در او خلق کرده است
که باین روح مقدس اشرف از کائنات شده با وجود این کمالات
میروند اسیر ماده میشوند و ماده را خدا میکند و آنچه خارج از
عالم ماده است انکار مینماید اگر این کمال است این کمال را
باعظم درجه حیوان دارد زیرا حیوان از عالم الهی ماورا

الطبیعه خبرندارد پس حیوان فیلسوف اعظم است زیرا
از عالم ملکوت بیخبر است احساسات روحانی ندارد از عالم
خدا خبر ندارد و از ملکوت الله خبر ندارد خلاصه القول این
است طریق طبیعت

طریق ثانی طریق دیانت است و این آداب الهی

است اکتساب فضائل انسانی است تربیت عمومی بشر
است نورانیت اسمانیست اعمال ممدوحه است این طریق
دیانت سبب نورانیت عالم بشر است این طریق دیانت سبب
تربیت نوع انسان است این طریق دیانت سبب تهذیب
اخلاق است این طریق دیانت سبب محبت الله است این
طریق دیانت سبب معرفت الله است این طریق دیانت
اساس مظاهر مقدسه الهی است و ان حقیقت است و اساس
ادیان الهی یکیست تعدد و تجزی قبول نکند خدمت بعالم
اخلاق کند تصفیه قلوب و ارواح نماید سبب اکتساب فضائل
است سبب نورانیت عالم انسانی است و لکن یا اسفا که این
عالم انسانی غرق در دریای تقالید شده هر چند حقیقت ادیان
الهی یکی است و لکن افسوس که ابرهای اوهمات انوار
حقائق راستر نموده است و این غمامهای تقالید عالم را تاریک
کرده است لهذا نورانیت دیانت ظاهر نیست و ظلمت سبب
اختلاف شده است زیرا تقالید مختلفه این سبب جدال
و نزاع بین ادیان گردیده و حال آنکه ادیان الهی مؤسس
و حداث انسانی است سبب محبت بین بشر است سبب ارتباط
عمومی است سبب اکتساب فضائل است و لکن نامرد در بحر
تقالید مستغرق شده و بواسطه اکتساب این تقالید بکلی از
طریق اتحاد دور شده اند و از نورانیت دیانت محروم

مانده اند و با او همامی متشبثند که میراث آباء و اجداد است
چون این تقالید سبب ظلمت شد نورانیت دیانت را محسوس کرد
و آنچه سبب حیات بود سبب مهات شد آنچه بر همان
انسانی بود دلیل نادانی گشت و آنچه که سبب علویست
و ترقی عالم انسانی بود سبب نائت و جهالت نوع بشر شد -
لهذا عالم دیانت روز بروز تنگی کرد و عالم مادیات روز بروز
غلبه نمود و آن حقیقت قدسیه ادیان الهی مستور ماند افتاب
چون غروب کند این خفاشها پرواز کنند زیرا اینها مرغسان
شوند چون نورانیت دیانت غروب کند این مادیون خفاش
اسا پرواز آیند زیرا طیور لیلند و وقتی که نور حقیقت مخفی شد
اینها پرواز آیند

باری چون این عالم را تاریکی و ظلمت احاطه کرد
حضرت بهاء الله از افاق ایران مانند افتاب درخشید جمیع
آفاق را بانوار حقیقت روشن ساخت حقیقت ادیان الهی
را ظاهر ساخت ظلمت تقالید را دفع نمود تعالیم جدیدی
گزارد و بان تعالیم شرق را زنده کرد

اول تعلیم حضرت بهاء الله تحریر حقیقت است باید
انسان تحریر حقیقت کند و از تقالید دست بکشد زیرا ملل
عالم هر یک تقالیدی دارند و تقالید مختلف است و اختلاف
تقالید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقالید باقی
است وحدت عالم انسانی مستحیل است پس باید تحریر
حقیقت نمود تا بنور حقیقت این ظلمات زائل شود زیرا
حقیقت حقیقت واحد است تعدد و تجزیه قبول نکند
و مادی که حقیقت تجزیه و تعدد قبول نکند اگر جمیع
ملل تحریر حقیقت کنند شبهه نیست که کل متحد و متفق

شوند جمعی ازادیان و فرقی و ملل مختلفه چون در ایسرا ن
تحرری حقیقت نمودند نهایت متحد و متفق گشتند و الان در
نهایت اتحاد و اتفاق در نهایت الفت و محبت با هم زندگی
مینمایند و ابدا راجحه اختلاف در میان آنها نیست ملاحظه
نمائید حضرات یهود منتظر ظهور حضرت مسیح بودند و بجان
و دل ارزو میکردند اما چون غرق در تقالید بودند چون حضرت
مسیح ظاهر شد ایمان نیاوردند عاقبت بر صلب آن حضرت
قیام نمودند از اینجه معلوم میشود که پیروی تقالید کردند زیرا
اگر تحرری حقیقت میکردند البته بحضرت مسیح ایمان میاوردند
این تقالید عالم انسانی را ظلمانی کرده این تقالید سبب
حرب و قتال شده این تقالید سبب بغض و عداوت گشته پس
باید تحرری حقیقت کنیم تا از جمیع مشقات خلاص شویم و بصیرت
روشن شود و بطولکوت الهی راه بیابیم

دوم تعلیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی

است جمیع بشر نوع انسانند جمیع هندگان الهی جمیع را -
خدا خلق کرده جمیع اطفال الهی هستند خدا اکل رازرق
میدهد کل را میپروراند بکل مهربان است چرا ما نامهربان
باشیم این است سیاست الهیه که انوارش بر جمیع خلق
تابیده است افتابش بر جمیع اشراق نمود و ابرو مکرمتش بر جمیع
باریده و نسیم عنایتش بر جمیع وزیده پس معلوم شد که نوع -
انسان جمیعاً در ظل رحمت پروردگار است نهایت بعضی
ناقص هستند باید اکمال گردند جاهل هستند باید تعلیم
یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوابند باید بیدار
گردند طفل را نباید میغوض داشت که چرا طفلی باید او را
تربیت نمود مریض را نباید میغوض داشت که چرا ناخوشی

باید نهایت رحمت و محبت با و داشت از این واضح شد که
عداوت مابین ادیان باید بکلی محو گردد و ظلم و اعتصاف -
برداشته شود و بالعکس نهایت الفت و محبت جاری گردد
ثالث تعالیم حضرت بهاء الله این است که دین باید
سبب الفت باشد سبب ارتباط بین بشر باشد رحمت پروردگار
باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد عدمش
بهترین دینی به از دین است بلکه بالعکس دین باید
سبب الفت باشد سبب محبت باشد سبب ارتباط بین عموم
بشر باشد

تعلیم چهارم حضرت بهاء الله آنکه دین باید مطابق
علم باشد زیرا خدا عقل با انسان داده تا حقایق اشیا را -
تحقیق نماید اگر مسائل دینی مخالف عقل و علم باشد و هم
است زیرا مقابل علم جهل است و اگر بگوئیم دین ضد عقل
است مقصود این است که دین جهل است لابد دین باید
مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود اگر
مسئله فی مخالف عقل باشد ممکن نیست از برای انسان
اطمینان حاصل گردد همیشه متزلزل است

تعلیم پنجم حضرت بهاء الله آنکه تعصب جنسی
تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب وطنی تعصب سیاسی
ها دم بنیان انسانی است و تعصب مخرب اساس نوع بشر
است از هر قبیل باشد تا آنکه این تعصبات زائل نگردد ممکن
نیست عالم انسانی راحت یابد و برهان بر این اینکه هر
حرب و قتالی و هر عداوت و بغضائی که در بین بشر واقع شده
یا منبث از تعصب وطنی بوده و یا منبث از تعصب سیاسی
شش هزار سال است که در عالم انسان راحت نیافته و سبب

عدم راحتش این تعصبات است و تا تعصب باقی جنگ باقی
بغض باقی عداوت باقی اذیت باقی و اگر بخوانیم بحکم عالم
انسانی راحت باشد جمیع این تعصبات را باید بریزیم والا
ممکن نیست که آسایش یابد

تعلیم ششم حضرت بهاء الله تعدیل معیشت حیات
است یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر بر راحت
زندگانی کنند یعنی همچنانکه غنی در قفس خویش راحت
دارد و بانواع موائد سفره او مزین است فقیر نیز لانسسه و
آشیانه نداشته باشد و گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان
راحت یابند امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا این مسئله
تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست

تعلیم هفتم حضرت بهاء الله مساوات حقوق
است جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان حقوق واحد
امتیازی از برای نفسی نیست کل در تحت قانون الهی هستند
مستثنائی نه در نزد حق امیر و فقیر یکسانند عزیز و حقیر مساوی
تعلیم هشتم حضرت بهاء الله تربیت عمومی لازم
است و در عداوت اصول و قوانین تربیت نیز از الزام امور تا جمیع بشر
تربیت واحد گردد یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس
عالم باید یکسان باشد اصول و اداب یک اصول و اداب گردد
تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سن در قلوب
جای گیرد

تعلیم نهم حضرت بهاء الله وحدت لسان است
یک لسانی ایجاد شود و آنرا جمیع ناک من های عالم قبول
نمایند یعنی یک گوهره بین المللی مخصوص تشکیل دهند

وازه رملتی نمایندگان و وکلا داناداران جمع حاضر گردند
وصحبت و مشورت نمایند و رسمان لسان را قبول کنند و بعد
از آن در جمیع مدارس عالم تعلیم اطفال کنند تا هر انسان
دولسان داشته باشد يك لسان عمومی و يك لسان وطنی تا
جمیع عالم يك وطن و يك لسان گردند زیرا این لسان عمومی
از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است

تعلیم نهم - حضرت بهاء الله وحدت رجال و نساء
است که رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند جمیع نوع انسانند
جمیع سلاله آدمند زیرا که کوروانا ت تخصیص بانسان ندارد در
عالم نبات که کوروانا ت موجود در عالم حیوان که کوروانا ت موجود
ولکن بهیچوجه امتیازی نیست ملاحظه در عالم نبات کنید
ایامیانه نبات که کوروانا ت انانک هیچ امتیازی هست بلکه مساوات
تام است و همچنین در عالم حیوان ابدایی که کوروانا ت امتیازی
نیست جمیع در ظل رحمت پروردگارند پس انسان که اشرف -
کائنات است ایاجائز است که این اختلاف را داشته باشد تا هر
جنس زن تا بحال بجهت این بود که مثل مردان تربیت نمیشدند
اگرمانند مردان تربیت میشدند شبیه نیست که نظیر رجال میگشتند
چون کمالات رجال را کسب نمایند البته بدرجه مساوات رسند
و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردند مگر مساوات
کامله زنان و مردان

تعلیم یازدهم حضرت بهاء الله صلح عمومی است و تا
علم صلح عمومی بلند نگردد و محکمه کبرای عالم انسانی تشکیل
نشود و جمیع امور ما به اختلاف دول و ملل در آن محکمه قطع
و فصل نگردد در عالم آفرینش آسایش نیاید بلکه هر روز
بنیان بشری پرور بر گردد و آتش فتنه زیانه کشد و ممالک قریب و بعید
را مثل خاکستر کند جوانان نورسیده هدف تیراعتساف گردند
و اطفال مظلوم یتیم و بی پرستار مانند و مادرهای مهربان در

